

تفسیر شعر «خانه‌ام ابری‌ست»^۱

خانه‌ام ابری‌ست
یکسره روی زمین ابری است با آن.
از فراز گردنه خُرد و خراب و مست
باد می‌پیچد.
یکسره دنیا خراب از اوست
وحواس من!
آی نی‌زن که ترا آوای نی برده‌ست دور از ره کجایی؟

خانه‌ام ابری است اما
ابر بارانش گرفته‌ست.
در خیال روزهای روشنم کز دست رفتندم،
من به روی آفتابم
می‌برم در ساحل دریا نظاره.
و همه دنیا خرد و خراب از باد است
و به ره، نی‌زن که دایم می‌نوازد نی، در این دنیای ابر اندود
راه خود را دارد اندر پیش.

صورت و زبان شعر

این شعر از نمونه‌های کامل شعر آزاد نیمایی است... شعر تقریباً قافیه ندارد. قافیه کمرنگی را می‌توان در مصراع‌های سوم و نهم و سیزدهم در میان کلمات: مست، گرفته‌ست، بادست-در هجای است: ast - تشخیص داد. حضور این قافیه‌ها چندان در بافت کلام، طبیعی آمده است که گمان نمی‌رود از سر قصد رعایت شده باشد. چنان‌که از هجای - عم: am- در کلمات «رفتندم» و «آفتابم» در مصراع‌های دهم و یازدهم نیز کمتر بوی قافیه‌اندیشی می‌آید.

^۱ برگرفته از ویرایش جدید کتاب «خانه‌ام ابری است»، دکتر تقی پورنامداریان، نشر مروارید

این شعر یکی از شعرهای معدودی است که کاملاً احساس می‌شود کوتاهی و بلندی مصراع‌ها در آن تابع مقدار معنایی است که در ذهن شاعر شکل می‌گیرد و نیز ناشی از اقتضای زبان طبیعی است. زبان این شعر بی‌تردید همان زبان طبیعی و در عین حال بی‌عیب و ایرادی است که نیما می‌خواسته به آن دست پیدا کند؛ در عین حال خالی بودن از فصاحت زبان کلاسیک، این زبان ساده، یکدست و به زبان محاوره نزدیک است بی‌آنکه مبتذل شده باشد. شاید تنها ایرادی که بر آن می‌توان گرفت، ضمیر متصل «ش» باشد در مصراع «ابر بارانش گرفته‌ست.» که پیداست که به جای صورت درست‌تر «ابر را باران گرفت است» به کار رفته که اگرچنین ساختی ادبی نیست و در زبان نوشتاری کمتر به کار می‌رود، اما در زبان گفتار جمله‌هایی شبیه به آن متداول است و همین شباهت سبب می‌شود در متن شعر غریبه و ناهماهنگ جلوه نکند. فعل مرکب «نظاره بردن» ساخته خود نیماست، اما این از مواردی است که در بافت کلام خوش و دقیق و بجا نشسته است.

تفسیر و تاویل

مثل بسیاری از شعرای نیما این شعر هم خالی از تشبیه است. بر حسب ظاهر تنها نسبت صفاتی چون خرد و خراب و مست به باد است که می‌توان آن را نوعی شخصیت‌بخشی به شمار آورد. بیان رمزی و نمادین نیز بر این شعر غالب است.

شعر دارای دو بخش است. هر دو با مصراع «خانه‌ام ابری‌ست» آغاز می‌شود اما در بخش دوم به دنبال این مصراع کلمه «اما» می‌آید تا اشاره شود که در این قسمت برخلاف قسمت اول که خانه فقط ابری و تیره بود، ابر شروع به باریدن کرده است یا هوای باریدن دارد. در قسمت اول شعر، شاعر خانه‌ی خود را توصیف می‌کند که ابری است و باد می‌آید، اما تیرگی و ویرانی ناشی از این ابر و باد به خانه شاعر محدود نمی‌شود. او از تیرگی و خرابی فضا و محدوده‌ی خانه خود تیرگی و خرابی همه روی زمین و دنیا را نتیجه می‌گیرد. مقایسه خانه خود نه نسبت به شهر یا کشوری که خانه شاعر جزء کوچکی از آن است بلکه با کل جهان، خانه شاعر را خانه‌ی ما می‌کند، یعنی کشوری که خانه همه ماست و خود جزء کوچکی از کل جهان است.

نیما در شعرهای متعددی ابر و باد را با هم می‌آورد. باد از نگاه او زاییده ابر است^۱. ابر و تیرگی که باشد، آمدن باد لازمه حتمی و مسلم آن است. تیرگی حاصل از ابر و غوغا و غبار برانگیخته از باد در عالم واقعیت حواس را مختل می‌کند و مانع درست دیدن و درست شنیدن می‌شود، همان طوری که حضور پریشانی و آشفتگی اوضاع اجتماعی و سیاسی و

^۱ در شعر «هست شب» آمده است: باد نوباوه‌ی ابر از بر کوه/ سوی من تاخته است.

عدم آزادی، فضای جامعه را تاریک می‌کند و بازار شایعه و اخبار دروغ را گرم می‌سازد و مانع تشخیص حقایق و تمیز حق از باطل می‌گردد.

تا وقتی در گوشه‌ای از جهان، ظلم، بی‌عدالتی، سیاه‌روزی، بهره‌کشی و خفقان حضور دارد، تمام جهان از تاثیر آن تیره و مکدر و ابری است؛ و تا وقتی باد ویرانگر و غبارانگیز ناشی از ظلم و پریشانی اجتماعی در فضای جامعه‌ای می‌وزد، همه دنیا خراب و آشفته و پریشان است و حواس همه کسانی که متأثر از این اوضاع هستند نیز آشفته، مختل و درمانده از دیدن حقیقت است. وقتی اندوه و دل‌تنگی حاصل از فضای تیره و ابری دل شاعر را فرا می‌گیرد، در واقع تمام دنیا از نگاه شاعر و هر انسان حساسی تیره و ابر گرفته می‌شود.^۱

قسمت اول این شعر که توصیف معناداری از بیرون و عین است و شاعر از «او» سخن می‌گوید با متوجه کردن روی سخن به مخاطب پایان می‌پذیرد. این تغییر روی سخن از غایب به مخاطب که بدون مقدمه صورت می‌گیرد و به قول قدما صنعت التفات خوانده می‌شود، و کلام را از جریان طبیعی نثر دور می‌کند و آن را رازآمیز و خلاف عادت می‌سازد، و از طریق خارج ساختن زبان از هنجار طبیعت و عادت، احساس زیباشناختی خواننده را برمی‌انگیزد، این شعر نیما را نیز از ابهام لذت‌آفرین ناشی از احساس حضور زیبایی سرشار می‌کند:

آی نی‌زن که ترا آوای نی برده‌ست دور از ره کجایی؟

«نی‌زن» که روی سخن شاعر پس از توصیف خانه‌ی ابری و باد پیچان و ویرانگر، متوجه او می‌شود، در صحنه حضور ابر و باد حضور ندارد. این عدم حضور، جسمانی نیست، معنوی و روحی است زیرا آنچه او را از راه دور برده است، آوای نی اوست. نی‌زن وجود حاضر و غایب است. هم جسماً حاضر است و در صحنه‌ی ابر و باد است و هم روحاً چنان در آوای نی خود مستغرق شده که گویی با آوای نی خود به دور دست رفته و در صحنه حضور ندارد تا ابر تاریکی گستر و باد خرد و خراب و ویرانگر را ببیند. سوال شاعر که می‌پرسد: کجایی؟ هم به معنای حضور جسمانی مخاطب در محیط و هم به معنی غیبت و غفلت روحی او از دیدن وضع و موقعیتی است که در اطراف او حاضر است؛ زیرا در غیر این صورت سوال «کجایی؟» معنی ندارد.

شاید بتوان نی‌زن را با خصوصیتی که برای او ذکر کردیم، مظهر و نمونه‌ی هنرمندان و از جمله شاعران غافل از محیط و مستغرق در جذبه هنر خویش وصف کرد که نفس هنر فارغ از هر وظیفه و تعهدی آنان را چنان به خود مشغول داشته است که از کدورت و ظلم و بی‌عدالتی پیرامون خود یکسره غافلند و ساز خود را می‌نوازند و راه خود را می‌روند. اما به نظرم فضای شعر حداقل در نگاه اول بیشتر ذهن را متوجه‌ی معنی حقیقی نی‌زن در حال و هوای محیط شعر می‌کند.

^۱ نیما در یک رباعی می‌گوید:

ابر آمد و روی کوه و صحرا بگرفت
از دامن دشت تا به دریا بگرفت
دنیای غمی ساخت دلم را آنگاه
آسان با من تمام دنیا بگرفت

نی چوپان جزیی از فضای ابرآلود شمال و از جمله عناصر خاطرات کودکی نیما در محیط روستایی یوش است. حضور نی‌زن در محیطی که در این شعر تصویر می‌شود بخشی واقعی از عناصر محیط است. چوپانی که مثل خود نیما در کودکی و چوپان‌های دوران کودکی او فارغ از ابر و باد و گرفتگی فضا غرق نواختن نی است و در واقع بی‌خبری او از کار و بار دنیا او را با نی خود مشغول و دمساز کرده است. حضور این نی‌زن و آوای نی او، انگیزه‌ای می‌شود تا شاعر را لحظه‌ای از محیط مکدر و ملالت‌بار، دل‌تنگ و ملول ناشی از شعور به احوال جهان احوال طبیعت جدا کند و به دوران کودکی و بند دوم شعر ببرد:

خانه‌ام ابری‌ست، اما / ابر بارانش گرفته است.

در ادامه‌ی بند دوم شعر، فضای واقعی خاطرات دوران کودکی شاعر و فضای واقعی - نمادین جهان حال به نحوی شگفت‌انگیز در هم می‌آمیزند و احساس حال و گذشته‌ی شاعری متأمل را در فضای قدسی شعر تصویر می‌کند. کلمه‌ی «اما» نور امیدی را در فضای ابر گرفته‌ی خانه شاعر نوید می‌دهد. مصراع بعد، علت حضور این نور امید را توضیح می‌دهد: ابر شروع به باریدن کرده است. باران، امید از میان رفتن ابر و حضور آفتاب و روشنی را در دل شاعر برمی‌انگیزد و یاد روزهای روشنی را که حالا از دست رفته‌اند، در خاطرش بیدار می‌کند. روزهای روشن و شاد کودکی در یوش که همواره شاعر در حسرت بازگشت و تکرار آن‌هاست، بازگشتنی نیست؛ آفتاب آن روزهای بی‌ملال و سرشار از شادی و صفا، تنها در خیال اوست. آفتابی که امروز او آرزو دارد، آفتابی است که باید در ساحت دریا طلوع کند تا دریایی را که سایه‌ی ابر و پیچش باد آن را تیره و آشفته ساخته است روشن و آرام و مصفا کند. خیال روزهای روشن و آفتابی دوران سرشار از شادی و صفای کودکی که برگشتنی نیست آرزوی دیدار روزهای روشن و آفتابی ساحت دریا را که در آینده آمدنی است در او برمی‌انگیزد؛ آفتاب روزهای روشن آینده، آفتابی است که به همه‌ی مردم تعلق داشته باشد و همه‌ی افراد جامعه از روشنی آن برخوردار باشند و ساحت دریای جامعه را نور و روشنی بیخشد و ظلمت و تیرگی و زور و استبداد و استثمار را از ساحت جوامع بزداید و محو کند. آیا چنین آرزویی تحقق خواهد یافت؟ در حال حاضر همه‌ی دنیا خراب و خرد از باد است و نی‌زن بی‌خبر که در این دنیای تیره و ابرانلود دایم نی می‌نوازد، بی‌اعتنا به ابر و باد و تیرگی و آشفته‌گی راه خود را در پیش دارد و مستغرق جذبه‌ی آواز خویش است و در پناه غفلت از اندوه و اندیشه فارغ...

این شعر تاریخ ندارد. هر زمانی در تاریخ می‌تواند تاریخ آن باشد. مگر زمانی که دیگر ابر و بادی در زندگی انسان نباشد.